نمونه هایی از مضامین قرآنی در اشعار سعدی شیرازی

حجتی، سید محمد باقر

چکیده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد للّه الذى علّمنا البیان، و الصلوة و السلام على من نزل علیه القرآن، و على آله الذین هم ینابیع الإیمان.

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهى

آنست جوابش که جوابش ندهى

(سعدى شیرازى)

نظم و نثر از مضامین قرآن و روایات اثرپذیرى غیر قابل انکار داشته‏اند.این تأثیر در اشعار سعدى شیرازى-که از جهت محتواى اعتقادى، تربیتى و...مقام ویژه‏اى در بین شاعران پارسى زبان دارد-دیدنى‏تر است که در این مقاله به گوشه‏هایى از آن اشاره مى‏گردد.

واژه‏هاى کلیدى:سعدى، مضامین قرآنى، گلستان، بوستان.

مقدمه:

گذرى بر احوال و آثار سعدى:

مشرف الدین بن مصلح الدین، معروف به«سعدى شیرازى»در اوائل سده هفتم هجرى-اوائل قرن سیزدهم میلادى، میان خاندانى از علماء در شیراز زاده شد.

در آغاز جوانى به بغداد کوچید، و در مدرسه‏ى نظامیه‏ى این شهر-که ویژه (1)-استاد و مدیر گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیّات دانشگاه تهران.

شافعیه بود-به تحصیل علوم ادبى و دینى همت گمارد، و سپس به شهرهاى دیگر عراق و نیز شام و حجاز ره سپرد، و در اواسط قرن هفتم هجرى همزمان با حکومت اتابک سلغرى ابو بکر سعد بن زنگى(623-658 ه ق.-1226-1257 م)به شیراز بازگشت، و منظومه«بوستان»را در سال 655 ه ق.-1257 م به وى تقدیم کرد، و سال بعد:(656 ه ق.-1258 م)گلستان را در مواعظ و حکم-با نثرى آراسته به قطعات اشعار دل انگیز-به نام سعد بن ابى بکر ساخت و به همو پیشکش کرد.و از آن پس، عمده‏ى زندگانى خود را در شیراز به سر آورده و عمرش در خانگاهش سپرى شد و به سال 1691 ه.ق.-1291 م یا 696 ه ق.-1294 م درگذشت و در همان خانگاهش به خاک سپرده شد.

سعدى و حافظ و فردوسى از شعراى بزرگ و کم نظیر زبان فارسى هستند.در سخنهاى سعدى، غزلها در نهایت لطافت و ظرافت و زیبایى است، و لطیف‏ترین معانى را در قالب ساده‏ترین و شیواترین و کامل‏ترین الفاظ و تعبیرات بیان کرده است.در حکمت و موعظه و امثال...، از هر شاعر پارسى گوى، موفق‏تر بوده، و نثر آراسته و جذاب و شیرین او در گلستان، بهترین نمونه‏ى نثرهاى فارسى فصیح مى‏باشد.

سعدى-به خاطر سبقت و پیشتازى در نظم و نثر-از قرن هفتم به بعد، همواره مورد تقلید و پیروى شاعران و نویسندگان فارسى ایران و سایر نقاط جهان است.

آثار منثور دیگرش-جز گلستان-عبارتند از«مجالس پنجگانه»، «نصیحة الملوک» «رساله عقل و عشق»و«تقریرات ثلاثه».

کلیات سعدى-علاوه بر اینکه نسخه‏هاى خطى فراوانى از آن در ایران و تقریبا همه‏ى نقاط گیتى وجود دارد-بارها در ایران و کشورهاى دیگر به طبع رسیده و به‏ زبانهاى مختلف ترجمه شده است. (1)

سعدى و مضامین قرآنى:

سعدى را باید از چهره‏هاى درخشان و شخصیتهاى برجسته و ممتازى در تاریخ اسلام برشمرد که سیماى قرآن و اسلام را مى‏توان در لابلاى آثارشان شهود کرد.

بازیافتن این نکته-که مضامین نظم و نثر سعدى در بسیارى موارد از قرآن کریم و تعالیم اسلامى، رنگ گرفته و از آنها اثر پذیرفته است-چندان مبهم و پیچیده نیست؛ بلکه مى‏توان گفت:این حقیقت در حد بسیار گسترده‏اى در آثار سعدى، نظر هر محقق و متتبع را به خود جلب مى‏کند.و این نکته به طور واضح و آشکار در آثار او پدیدار است.

یک گذر ساده و سطحى بر آثار این معلم اخلاق مى‏تواند براى ما این نتیجه را به ارمغان آورد که تا چه پایه از ایمان و اخلاص به قرآن کریم و سنت برخوردار بوده است.سعدى با الهام‏گیرى از این دو منبع غنى، سخنان خود را سامان داد؛و بر اساس نقشه پردازى تعالیم اسلام، گفتار خود را در ابعاد مختلف انسانى و اخلاقى و اجتماعى و سیاسى، معمارى کرده، و آثارى امثال گلستان و بوستان و حز آنها را ساخته و پرداخته است.

اگر بخواهیم مضامین قرآن کریم و سنت نبوى را در آثار و اشعار سعدى بررسى کنیم، و حتى به طور فشرده آنها را برشمریم آنچنان سخن به درازا کشانده مى‏شود (1)-براى اطلاع بیشتر از احوال و آثار سعدى، رجوع شود به:«سعدى نامه»طبع وزارت فرهنگ سابق، 1316 ه.ش.و:«تاریخ مفصل ایران از استیلاى مغول تا اعلان مشروطیت»از عباس اقبال آشتیانى، ج 1، تهران 1312 ه.ش، ص 539-544.و:«تاریخ ادبیات ایران»از دکتر رضازاده شفق، تهران 1321 ه.ش.و:«گنج سخن» دکتر ذبیح الله صفا، ج 2، ص 184-200، تهران 1354 ه.ش، و جز آنها. که نه تنها بازگو ساختن آنها در خور مجال کوتاه این مقال نیست سزا است کتابى حجیم درباره آنها فراهم آید.

علاوه بر آنکه سعدى صریحا در مواضع متعددى، ضمن سخنانش به آیات قرآنى و احادیث تمثل جسته؛و از این رهگذر، اثر پذیرى خود را در برابر قرآن و سنت، آشکارا اعلام کرده، انعطاف او در ارائه‏ى الگوهاى انسانى و اخلاقى و اجتماعى و سیاسى در برابر این دو مأخذ انسان ساز و الگو پرداز، توجه هر پژوهنده را به خود معطوف مى‏سازد.

محققانى که با منطق قرآن کریم و تعالیم اسلام مأنوس هستند با مرور در اشعار و آثار سعدى این نکته را به خوبى باز مى‏یابند که سعدى کوشیده است با استشهاد به آیات و احادیث سخنانش را رونق بخشیده و گفتارش را با آنها بیاراید؛چرا که او یک ناصح و اندرزگرى مسلمان و داراى اخلاص در ایمان بوده، و قرآن و تعالیم اسلام، اندیشه‏ها و عواطف او را تلطیف و تعدیل مى‏نموده، و مى‏دانست که بشر-هر چند که عالم و دانشمند باشد-ناگزیر است نارسایى افکار و احساسش را با بینشهاى الهى جبران کرده و از لغزندگى آن پیشگیرى کند.

همانگونه که اشاره شد:سعدى در بوستان و گلستان و آثار دیگرش به آیات و احادیث، اشارتى داشته و یا به عبارت دیگر:سخنانش را بر بستر وحى سازمان داده و بر مبناى بینش آسمانى گفتارش را پربار مى‏ساخت.

اما از آنجا که بررسى این مطلب در آثار سعدى منجر به اطناب مى‏گردد، گستره‏ى بحث خود را محدود مى‏سازیم و در میان همه‏ى آثارش فقط گلستان را بر مى‏گزینیم، و در گلستانش پاره‏اى از اشعارش را در مد نظر قرار مى‏دهیم، و در بررسى این اشعار صرفا از بعد قرآنى گفتگوى مى‏کنیم.

با اینکه سعدى در بسیارى از بیانات خود-چه منظوم و چه منثور-به احادیث نیز اشارتى دارد، بخاطر رعایت اختصار، از بحث در این باره سخنى به میان‏ نمى‏آوریم؛چون از حد یک مقاله فراتر مى‏رود، لذا فقط به ذکر نمونه‏هایى از اشعارش بسنده مى‏کنیم که طى آنها تحت تأثیر آیات قرآنى بوده است.

نمونه‏هایى از اشعار سعدى و اثرپذیرى آنها از قرآن کریم.

(1)

از تو، به که نالم که دگر داور نیست

وز دست تو هیچ دست بالاتر نیست

آنرا که تو رهبرى کنى گم نکند

وانرا که تو گم کنى کسى رهبر نیست

سعدى در بیت اول در خطاب به خداوند عرض مى‏کند:خدایا درباره‏ى سرنوشت پردازى و مشیت و اراده‏ى تو نسبت به خویشتن به چه کسى روى آورم، و شکوه و ناله‏ى خود را با که در میان گذارم که داورى برتر از تو، و قدرتى بالاتر از قدرت تو وجود ندارد تا از او استمداد کنم.

در همین بیت و کوتاه سخن، دو جمله از کلام الهى تضمین شده است:

1-آیه‏ى 8 سوره‏ى«و التین»:

«الیس الله بأحکم الحاکمین»:

آیا خداوند فرزانه‏ترین و استوارترین داورها نیست؟

2-آیه‏ى 10 سوره‏ى«الفتح»:

«ید الله فوق أیدیهم»:

دست و قوت و قدرت خداوند بالاتر از دست و قوت و قدرت آنها است.

در بیت دوم، سعدى مى‏گوید:خدایا:هر که را رهبر تو باشى هیچ کس نمى‏تواند او را گمراه سازد.و آن کسى که تو او را گمراه سازى هیچ کس نمى‏تواند به او راه نماید.سعدى در این بیت صریحا مستفیض از کلام الهى است که در چند مورد از قرآن کریم آمده است:

1-آیه‏ى 37 و 38 سوره‏ى«الزمر»:

«الیس الله بکاف عبده و یخوفونک بالذین من دونه و من یضلل الله فماله من‏ هاد و من یهد الله فماله من مضلّ ألیس الله بعزیز ذى انتقام»:

آیا خداوند براى حمایت و رعایت بنده‏ى خود کافى و بى‏نیاز کننده‏ى از دیگران نیست.اى پیامبر من!ترا به وسیله‏ى کسانى در برابر خدا، بیمناک مى‏سازند.و کسى که خداوند او را به بیراهه کشاند از آن پس هیچ راهنمایى براى او وجود ندارد، و هر کس که خدا راهنمایش باشد کسى را توان گمراه کردن او نیست.آیا خداوند، فرازمند و انتقام گیرنده نیست؟

2-آیه‏ى 186 سوره‏ى«الأعراف»:

«من یضلل الله فلا هادى له...»

3-آیه‏ى 256 سوره‏ى«الزمر»و آیه‏ى 36 سوره‏ى«المؤمن»که در هر دو آمده است:

«من یضلل الله فما له من هاد».

(2)

به قول دشمن، پیمان دوست بشکستى

ببین از که بریدى و با که پیوستى

در واقع سعدى در لابلاى این بیت، اشارت به آن دارد که خداوند متعال، آدمیان را مورد مؤاخذه قرار مى‏دهد:مگر نه این است که با شما پیمان دوستى منعقد ساختم مبنى بر اینکه مرا پرستش کنید، و پیرو شیطان نباشید؛ولى شما این پیمان را به دست فراموشى سپرده، و با شیطان-که دشمنى او با شما آشکار است-طرح دوستى بستید، و از پى سخن و وسوسه او به راه افتادید.حال بیندیشید که به خاطر تبعیت از شیطان چه اوضاعى را براى خود پیش آورده‏اید:پیوند دوستى و وفادارى را نسبت به دوست دیرینه‏ى خود، یعنى خدا گسستید، و به دشمن بدخواه و کینه توز خویش پیوستید.

این گفتار سعدى ریشه در آیه‏هاى 60 و 61 سوره‏ى«یس»دارد:

«ألم أعهد إلیکم یا بنى آدم ان لا تعبدوا الشیطان انّه لکم عدو مبین.و أن اعبدونى هذا صراط مستقیم»

اى فرزندان آدم!آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛زیرا او دشمن پیدا و آشکار شما است.و مرا پرستش کنید که این همان راه راست است.

(3)

تو که در بند خویشتن باشى

عشق باز دروغ زن باشى

گر نشاید به دوست ره بردن

شرط یارى است در طلب، مردن

سعدى طى این دو بیت به خود و دیگران هشدار مى‏دهد:کسانى مى‏توانند ادعاى دوستى و دلدادگى کنند که از خویشتن ببرّند، و در راه رسیدن به محبوب و معشوق خود، سر از پا نشناخته، و از مصالح و منافع شخصى درگذرند.و حتى اگر در جهت رسیدن به محبوب، ناگزیر از مردن باشند از مرگ خود با آغوش باز استقبال کنند.و اگر شخصى از چنین موضع روانى برخوردار نباشد و در عین حال، لاف دوستى زند باید او را گزافه گویى دروغ پرداز برشمرد.

این گفتار سعدى را باید اقتباسى از آیه‏ى 6 سوره‏ى«الجمعة»دانست که خداوند متعال در ضمن آن، تظاهر به دوستى یهودیان نسبت به خود را تکذیب مى‏کند:اگر شما یهودیان مدعى هستید که مرا دوست مى‏دارید، و مى‏دانید که براى پیوستن به من و دستیابى به رحمت ویژه‏ام باید طریق مرگ را درنوردید؛اگر به راستى دوستدار من هستید باید آرزوى مردن خود را در سر بپرورانید و از مرگ خویش استقبال کنید..اگر نه باید شما را دروغ زن و گزافه گویى دانست که نمى‏خواهید در راه رسیدن به محبوب از خویشتن و مصالح فردى خود ببرید؛آنجا که خدا مى‏فرماید:

«قل یا أیها الذین هادوا إن زعمتم أنّکم اولیاء للّه من دون الناس فتمنّوا الموت ان‏ کنتم صادقین»:

اى پیامبر!بگو:اى یهودیان، اگر مى‏پندارید که شما دوستدار خدا در کنار مردم هستید، چنانچه در این ادعا راستین مى‏باشد، پس براى رسیدن به این هدف مرگ خویش را آرزو کنید.

و در جاى دیگر، سعدى محتواى دو بیت یاد شده را در یک بیت فشرده ساخته است:

گر دست رسد که آستینش گیرم

ورنه بروم بر آستانش میرم

یعنى اگر به محبوبم دسترسى یابم بدو چنگ مى‏آورم و رهایش نمى‏کنم.و اگر چنین امکانى دست نداد آماده‏ام که در آستان او-براى وصول به وى-شاهد مرگ را در آغوش گرفته تا بدو بپیوندم.

(4)

در بسته به روى خود زمردم

تا عیب نگسترند ما را

در بسته چه سود عالم الغیب

داناى نهان و آشکارا

یعنى بشر به هنگام ارتکاب اعمال زشت و ناخوش آیند به فضائى بسته و مخفى پناه مى‏آورد، و در راه به روى مردم مى‏بندد تا کردار ناپسند او را ننگرند، و سرّ و راز او را افشا نکنند، و در نتیجه به زشتکارى نامور نگردد.اما باید گفت:اگر چه بستن در به روى مردم موجب مى‏شود عیب و زشتى کردارمان از تیررس دید مردم مخفى بماند؛لکن آیا در بسته مى‏تواند در برابر دید نافذ الهى-که عالم به آشکار و نهان است-براى پنهان کردن سودمند افتد؛چرا که علم الهى نه تنها محیط و فراگیر است، بلکه تا ژرفاى هر امر پنهانى نافذ است.

سعدى در این دو بیت از آیات متعددى الهام گرفته است:

1-آیه‏ى 108 سوره‏ى«النساء»: «یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم إذ یبیتون ما لا یرضى من القول و کان الله بما یعملون محیطا»:

از مردم، کار خویش را که ناپسند مى‏نماید پنهان مى‏دارند، و از خدا که با آنها است کار خود را مخفى نسازند، خدایى که ناظر اعمال آنها است، و سخنانى را که خدا نمى‏پسندد و آنها را در دل مى‏پرورانند و در نهانگاه درون خویش یا درون فضاى در بسته زمزمه مى‏کنند براى خدا معلوم است، چرا که خدا و علم او همه کردارها را زیر پوشش و احاطه‏ى خود دارد.

2-و آیات متعددى دیگر که خداى را عالم و آگاه به هر آشکار و پنهان اعلام مى‏کند، از قبیل:

الف-آیه‏ى اوّل سوره‏ى«الممتحنة»:

«و أنا أعلم بما أخفیتم و ما أعلنتم»:

و من از هر کسى به آنچه پنهان مى‏دارید و آشکار مى‏سازید آگاه ترم.

ب-آیه‏ى 110 سوره‏ى«الأنبیاء»:

«إنه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون»:

محققا خداوند گفتار آشکار و آن گفتارى که پنهان مى‏دارید مى‏داند.

ج-آیه‏ى 19 سوره‏ى«النحل»:

«و الله یعلم ما تسرّون و ما تعلنون»:

و خدا آنچه را نهان مى‏دارید و آنچه را پیدا و آشکار برگزار مى‏سازید آگاه است.

آیاتى از این دست در قرآن کریم، فراوان دیده مى‏شود.سعدى مضمون دو بیت فارسى یاد شده را-که از آیات مذکور نشأت گرفته-در بیتى به زبان عربى سامان داده است:

إنى لمستتر من عین جیرانی

و اللّه یعلم إسرارى و إعلانی

به راستى من اعمالم را از دیدگان همسایگانم پنهان مى‏دارم؛در حالیکه خداوند به پنهان سازى و پیداکارى من آگاه است.

(5)

به ذکرش هر چه بینى در خروش است

ولى داند در این معنى که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانى است

که هر خارى به تسبیحش زبانى است

یعنى تمام پدیده‏هاى هستى-اعم از جاندار و بى‏جان-نغمه و آواى عشق الهى مى‏سرایند، و سرگرم تسبیح و تقدیس او هستند؛اما آواز تسبیح آنها را دلى مى‏شنود که سر تا پا گوش است؛چنین دلى حقیقت تسبیح را باز مى‏یابد.نه تنها این بلبل و پرنده‏ى خوش الحان است که با آواز دلنشین خود در فضاى گلستان و بر روى شاخساران، خداى را تسبیح مى‏گوید، بلکه هر خارى نیز در این گلزار، زبان گویاى تقدیس الهى است.

و نیز گفته است:

دانى چه گفت مرا آن بلبل سحرى

تو خود چه آدمئى کز عشق بى‏خبرى

یعنى آیا مى‏دانى که بلبل خوش آواز به گاه سحر با نغمه‏ى خود چه نکته‏اى را به من الهام کرد؟

الهام کرد:با وجود آنکه من پدیده‏اى حقیر و پرنده‏اى کوچک و در رده‏ى جانوران خسیس و فرومایه هستم در فرصتهاى مغتنم هرگز از تسبیح حضرت بارى (تعالى)باز نمى‏ایستم، و سحرگاهان-که بهترین لحظات ارتباط با خدا است آواى عشق به او را سر مى‏دهم؛اما تو اى انسان-که خویشتن را برترین پدیده‏ى وجود را شرف مخلوقات بر مى‏شمرى چگونه و چرا از اظهار عشق به خدا دریغ مى‏ورزى و زبان به تسبیح او باز نمى‏گشایى؟!

آبشخور این ابیات-بر روى هم-آیات قرآنى و به ویژه آیه‏ى 46 سوره‏ى «الإسراء»است:

«تسبح له السموات السبع و الأرض و من فیهنّ و إن من شی‏ء إلاّ یسبّح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم إنه کان حلیما غفورا»:

خداى را آسمانهاى هفتگانه و زمین و هر آنچه در آنها است تسبیح و تقدیس مى‏کنند؛و هیچ پدیده‏اى وجود ندارد مگر آنکه از رهگذر حمد و ستایش خدا او را تقدیس کرده و ساحت مقدس او را از هر عیب و خرده‏اى منزه اعلام مى‏نماید؛لکن شما کیفیت تسبیح و تقدیس آنها را درست باز نمى‏یابید.خداوند بردبار و آمرزنده است.

(6)

دوست نزدیک‏تر از من به من است

وینت مشکل که من از وى دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

معناى این دو بیت پر واضح است دوست من از خود من به من نزدیک‏تر است؛ ولى مشکل من این است با این وجود چرا خود را به دور از وى احساس مى‏کنم؟! هم اکنون چه وظیفه‏اى به عهده‏ى من است و مشکل خود را با چه کسى در میان گذارم که من در کنار دوست به سر مى‏برم ولى در عین حال گرفتار درد هجران او هستم؟!

سعدى در این دو بیت از آیه‏هاى قرآنى بهره جسته است:

1-آیه‏ى 16 سوره‏ىق:

«و نحن أقرب ألیه من حبل الورید»

و ما به انسان از رگ گردن او به وى نزدیک‏تریم.

2-آیه‏ى 182 سوره‏ىالبقرة:

«و إذا سألک عبادى عنّى فإنّى قریب أجیب دعوة الداع...»

و هر گاه راجع به من از تو مى‏پرسند، بگو:من به انسانها نزدیک هستم و به‏ درخواست هر کسى که مرا فرا مى‏خواند، پاسخ مثبت مى‏دهم.

(7)

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسى را آنچه لایق بود داد

گربه‏ى مسکین اگر پَرداشتى

تخم گنجشک از زمین برداشتى

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتى

آدمى را نزد خود نگذاشتى

یعنى خدایى که اقطار گیتى و جهان را آفرید و بدانها سامان داد، به هر پدیده‏اى آنچه را در خور او بود اعطاء کرد؛و لذا بر هیچ موجودى در جهان ستم نرفته است. خداوند متعال-طبق مشیت به حق خویش-یا چیزى را به موجودى اعطاء فرموده و یا از اعطاء چیزى به موجودى دیگر دریغ فرموده و این متع و اعطاء، از عادلانه بودن توزیع نعمات و مراحم الهى نشأت گرفته است؛چرا که اگر پر و بالى که در اختیار مرغان هوا قرار داد در اختیار گربه مى‏نهاد، نسل و نثر او گنجشک و پرندگان دیگر را از روى کره‏ى زمین به نابودى مى‏کشاند.و اگر شاخ گاو بر سر درازگوش مى‏نهاد هیچ آدمیزادى از آسیب او مصون نمى‏ماند، و مآلا بقاء نوع انسان با خطر یورشهاى آسیب‏زا و در نتیجه با نابودى رو به رو مى‏گشت.

پیدا است که این گفتار سعدى، آیاتى را در ذهن ما تداعى مى‏کند از قبیل:

1-آیه 50 سوره‏ى«طه»:

«قال ربّنا الذى أعطى کل شی‏ء خلقه ثم هدى»:

موسى گفت:خداوندگار مدّبر و کارساز ما همان خداى عادلى است که به هر آفریده و هر موجودى آنچه را که مورد نیاز و متناسب با او بود به او اعطاء کرده، آنگاه بدو راه نموده است.

2-آیه‏ى 27 سوره‏ى«شورى»:

«و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فى الأرض...»: و هر گاه خداوند روزى را بارى به هر جهت و با گشاده دستى براى بندگان خود مى‏گستراند، تحقیقا در زمین به طغیان و تجاوز دست مى‏یازیدند.

3-آیه‏ى 82 سوره‏ى«القصص»:

«و یکأنّ اللّه یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر...»:

شگفتا که خداوند، روزى را براى هر کسى از بندگانش طبق مشیت خویش مى‏گستراند و یا تنگ مى‏گیرد.

سعدى با الهام گیرى از چنان آیات است که مى‏گوید:

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش

سیلى خواهد به ضرورت سرش

آن نشنیدى که حکیمى چه گفت

مور همان به که نباشد پرش

و یا مى‏گوید:

آن کس که توانگرت نمى‏گرداند

او مصلحت تو از تو بهتر داند

مضمون ابیات مذکور چنین است:دریغ داشتن خداوند متعال از اعطاء نعمت به پاره‏اى از بندگان در جهت مصالح آنها است؛چرا که اگر به مورچه پر و بال اعطاء مى‏فرمود به نفع او نبود و اعطاء چنین نعمتى به وى، موجب سقوط و نابودى او مى‏گشت؛چنانکه جاه و مقام و زور و زر را از سفله‏ها و فرومایگان دریغ داشت تا از آسیبهایى-که فرومایگى سرشت آنها این آسیبها را از رهگذر جاه و مقام براى آنها فراهم مى‏آورد-در امان و مصون بمانند.و لذا باید خیر و مصلحت آنها را در همین دریغ جستجو کرد هر چند که این دریغ براى آنها ناخوش آیند و مکروه مى‏نماید، لذا خداوند متعال در آیه‏ى 216 سوره‏ى«البقرة»مى‏فرماید:

«و عسى أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسى ان تحبوا شیئا و هو شرّ لکم و الله یعلم و أنتم لا تعلمون»:

احیانا ممکن است چیزى و جریانى را ناخوش انگارید؛در حالى که همان چیز براى شما خیر بوده و به مصلحت شما مى‏باشد، و چه بسا ممکن است چیزى ی جریانى را دوست بدارید که على رغم علاقه‏ى شما به آن، براى شما شر آفرین و به زیان شما باشد.و خداوند متعال مى‏داند ولى شما نمى‏دانید که خیر و شر شما در چیست.

و یا در آیه‏ى 19 سوره‏ى«النساء»مى‏فرماید:

«فعسى أن تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا»:

پس ممکن است چیزى را ناخوش دارید؛در حالى که خداوند در همان چیز خیر فراوانى را مقرر مى‏فرماید.

(8)

چه سود از دزدى آنکه توبه کردن

که نتوانى کمند انداخت بر کاخ

بلند از میوه کوتاه کن دست

که کوته خود ندارد دست بر شاخ

یعنى توبه از دزدى، زمانى مى‏تواند کارساز باشد که انسان در عین قدرت بر سرقت و دزدى این کار زشت را ترک گوید و از آن توبه کند.اما اگر از کار افتاده شود و یا به علت موانع دیگر نتواند کمند بر دیوار خانه‏ى مردم افکند و به توبه پناه آورد! چنین توبه‏اى را هیچ ارزشى نیست، او به سان کرى است که به غیبت گوش فرا نمى‏دهد و باز نشسته‏اى که رشوه دریافت نمى‏کند، چرا که محیط رشوه گیرى را از دست نهاده است و لذا از آن توبه مى‏کند!!!

اگر دست تو، به میوه‏ى باغ مردم مى‏رسد و از چیدن آن کفّ نفس و خوددارى کنى، این خوددارى-که توأم با توانایى است-ارزشمند است.اما آنگاه که دستت از شاخ و برگ درخت میوه به خاطر موانعى کوتاه بود و از دست یازى به آن-ناگزیر و قهرا-ناتوان باشى چنین ترکى فاقد هر گونه ارزش است.بنابراین در دنیا-که تا در بر هر کار ناروا و زشت هستى-از آنها خوددارى کن؛و اگر نه در روز قیامت و سراى دیگر-که توان تو براى انجام هر کارى از دست تو ربوده مى‏شود توبه و ایمان به کار نمى‏آید.

آبشخور این سخن سعدى، قرآن کریم است که:

-در آیه‏ى 85 سوره‏ى«غافر-المؤمن»مى‏فرماید:

«فلم یک ینفعهم إیمانهم لما رأوا بأسنا...»:

پس ایمان آنها-آنگاه که عذاب و کیفر ما را دیدند-سودى عائد آنها نساخت.

-آیه‏ى 91 سوره‏ى«یونس»:

«الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین:

هم اکنون که در غرقاب، گرفتار آمدى توبه مى‏کنى؛در حالیکه پیش از این عصیان مى‏ورزیدى و از تبهکاران بودى.

(9)

ترکِ دنیا به مردم آموزند

خویشتن سیم و زر اندوزند

عالِمى را که گفت باشد و بس

هر چه گوید نگیرد اندر کس

عالِم آن کس بُوَد که بد نکند

نه بگوید به خلق خود نکند

یعنى برخى از مردم، دیگران را به زهد و ترک دنیا فرا مى‏خوانند؛اما خویشتن را فراموش کرده و سرگرم اندوختن سیم و زر و تعلقات دنیوى مى‏سازند.اگر عالم و واعظى صرفا به گفتن و موعظه بسنده کند و عمل خود را با گفتارش هماهنگ نسازد و بدان پاى بند نباشد، سخن او در هیچ کسى اثر نگذارده و با طوع و رغبت مورد پذیرش قرار نمى‏گیرد.عالم و دانشمند واقعى کسى است که کردار بد از او سرنزند نه آنکه دیگران را به کار نیک فراخواند و خود بر خلاف آن عمل نماید.

سعدى در همین راستا نیز مى‏گوید:

عالم که کامرانى و تن پرورى کند

او خویشتن گم است کرا رهبرى کند

آن دانشمندى که اهتمام خود را در ارضاء تمایلات عصبى و دست یازى به خواهشهاى نفسانى و رسیدگى به تن و شکم و دامن، محدود و مصروف مى‏سازد، چنین عالمى، خود، ناآگاه و گمراه است و کسى که خود، راه را در زندگانى گم کرده است آیا مى‏تواند دیگرانرا راه نماید و هادى و راهنماى دیگران باشد.

سعدى در این دو مضمون از آیه‏هاى قرآنى الهام گرفته است:

1-آیه 24 سوره‏ى«البقرة»:

«أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم...»:

آیا مردم را به احسان و درستکارى فرا مى‏خوانید، و خویشتن را در این کار فراموش مى‏کنید.

2-آیه‏ى 28 سوره‏ى«الکهف»:

«و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتّبع هواه...»

و از کسى که قلبش را از یاد خویش غافل ساختیم و پیشه او پیروى از هواى نفس است فرمان مبر.

(10)

متاب اى پارسا، روى از گنهکار

به بخشایندگى در وى نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن

اى انسان با تقوى و پارسا!از خطاکار و گرفتار گناه، روى بر نتاب، بلکه با دیده‏ى عفو و اغماض بدو بنگر، اگر من به لحاظ کردار از ناجوانمردان به شمارم؛تو، به سان جوانمردان بر من گذر کرده و به جهالت و نادانى من منگر.

این گفتار سعدى، صریحا ملهم از آیه 63 سوره‏ى«الفرقان»است:

«و عباد الرّحمن الذین یمشون على الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»:

بندگان خداى مهربان، کسانى هستند که با فروتنى و آسانى روى زمین گام‏ مى‏نهند و راه مى‏سپارند.و هر گاه نادانها و جاهلان، یا جهالت آنها را مورد خطاب و گفتار خود قرار مى‏دهند، با سلام و درود و برخورد خوش آیند بدانها پاسخ مى‏دهند.

(11)

علم چندانکه بیشتر خوانى

چون عمل در تو نیست نادانى

نه معلم بود نه دانشمند

چارپایى بر او کتابى چند

آن تهى مغز را چه علم و خبر

که بَرو هیزم است یا دفتر

یعنى اثر علم و دانش عالم باید در حالاتى که از او سر مى‏زند جلوه کند.بنابراین اگر کسى هر چه بیشتر علم را فرا گیرد و بر سرمایه دانش خود بیفزاید؛لکن ز عمل به علم خود، تهى باشد نادانى بیش نیست، او را نه مى‏توان محقق برشمرد، و نه عنوان دانشمند براى او سزا است؛بلکه باید او را چون چهارپایى دانست که بار نبشتارهایى چند را به دوش مى‏کشد، این چارپا چه مى‏داند که کتابهایى سرشار از علم را با خود مى‏برد یا هیزمى را که فقط براى سوزاندن به کار مى‏آید.و فردى که پاى بند عمل به علمش نیست بار علم او-چون بدان عمل نمى‏کند-با هیزم، برابر است.

الهام بخش سعدى در این گفتار، آیه‏ى پنجم سوره‏ى«الجمعة»است:

«مثل الذین حمّلوا التوراة ثمّ لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا»:

داستان احبار یهود-که بار حقائق و اطلاعات موجود در تورات را به دوش هوش خود مى‏کشند و بدانها پاى بند نیستند-همچون درازگوشى مى‏باشند که نوشتارها را بر گرده و پشت خود حمل مى‏کنند.

(12)

چون نَبَود خویش را دیانت و تقوى

قطع رحم بهتر از مودت قربى

اگر خویشاوندان آدمى، فاقد دین دارى و پرواى از خدا باشند قطع ارتباط با آنها سزاتر از ارتباط و پیوستن به آنها است، و چنان خویشمندانى، مشمول قانون و آداب«صله‏ى رحم»نیستند.

سعدى در این سخن از آیه‏ى 23 سوره‏ى«التوبة»قبس گرفته است:

«لا تتّخذوا آبائکم و إخوانکم أولیاء إن استحبّوا الکفر على الإیمان...»

پدران و نیاکان و برادران خود را-که کفر را در برابر ایمان پسند کرده‏اند و انکار حق و مبدأ را بر ایمان ترجیح مى‏دهند-، به عنوان دوستان خود برنگیرید.

سعدى مى‏گوید:«آنگاه که من، این بیت را انشاء کردم یکى بر من اعتراض نمود و گفت خداى متعال در قرآن کریم از قطع رحم و گسستن از پیوند خویشاوندان نهى فرمود، و به«مودت قربى»و حفظ و استمرار پیوند با آنها فرمان داد.و آنچه تو گفتى با این فرمان حق(تعالى)سازگار نیست؟من پاسخ دادم:تو در اشتباهى؛زیرا حضرت بارى(تعالى)در سوره‏ى مبارکه‏ى«لقمان»آیه‏ى 15 فرمود:

«و إن جاهداک على أن تشرک بى ما لیس لک به علم فلا تطعهما...»:

و اگر پدر و مادرت تو را بر آن دارند آنچه را که بدان علم ندارى شریک و انباز من قرار دهى از آنها در این کار فرمان مبر.

سعدى تحت تأثیر اینگونه آیات نیز گفته است:

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد

فداى یک تن بیگانه کاشنا باشد

یعنى هزار فرد از خویشاوندانى که از خدا و دین و تقوى گسسته و از آن بیگانه‏اند باید آنها را فداى یک تن از بیگانه‏اى ساخت که خدا آشنا است.

(13)

سعدى داستانى نسبتا مفصل در گلستان آورده که ما بخشى از محتواى آنرا گزارش مى‏کنیم:

«گویند:گدا پیشه و خواهنده‏اى متمول را-که ثروت فراوانى اندوخته بود-نزد شاهى احضار کردند.شاه به وى گفت، مى‏گویند:تو مال فراوان و ثروت زیادى در اختیار دارى.ما هم اکنون به خاطر کار مهمى بدان نیازمندیم.اگر بخشى از ثروت خود را به ما وام دهى در موقع و موعد خود به تو پرداخت مى‏کنیم.مرد گدا پیشه پاسخ داد:لایق در و منزلت شما نیست که دست نیاز به مال گدایى حرفه‏اى و فرومایه دراز کرده و آلوده‏اش سازى، آنهم مالى که آنرا اندک اندک فراهم آوردم؟! شاه گفت:باکى نیست، غصه مخور که من وام تو را به«تتر»میدهم.

آنگاه سعدى، ذیل این داستان منظوم، بیت زیر را انشاء کرد:

گر آبِ چاهِ نصرانى نه پاک است

جهودِ مرده مى‏شویى چه باک است

یعنى اگر آب چاه یک نصرانى-که نجس و پلید و ناپاک است-در جاى مناسبى مورد استفاده قرار گیرد کارى در خور و مناسب مى‏نماید؛چرا که با این آب ناپاک مى‏توان جثه بى‏جان یهودى پلید را شستشو داد.

سعدى در همین باره، بیتى به عربى آورده است:

قالوا عجین الکلس لیس بطاهر

قلنا نسدّبه شقوق المبرز

گفته‏اند:این، گل و آهکى، نجس و ناپاک است.گوییم:با آن، شکافهاى مبرز و جاى پلید و ناپاکى را مسدود مى‏سازیم.

سعدى خود، ضمن این داستان منظوم و اشعار یاد شده به آیه‏ى 26 سوره‏ى «النور»استناد کرده است:

«الخبیثات للخبیثین، و الخبیثون للخبیثات»:

زنان پلید و فرومایه از آن مردان پلید و فرومایه‏اند، و مردان پلید و ناپاک نصیب زنان پلید و ناپاک‏اند.

(14)

با مردم سهل خوى دشخوار مگوى

با آن که درِ صلح زند جنگ مجوى

هر که اندک آشنایى با قرآن کریم دارد متوجه مى‏شود که سعدى تحت تأثیر آیه‏ى‏ 61 سوره‏ى«الأنفال»این گفتار را سامان داده است:

«و إن جنحوا للسّلم فاجنح لها و توکل على الله»

و اگر به صلح و سازش گرایش یابند تو نیز به صلح و سازش روى آور و بر خداوند متعال توکل کن.

و الحمد لله أولا و آخرا، و الصلوة على محمد و آله الطاهرین، کتبه بیمناه الداثرة العبد المفتاق الى رحمة ربه الغنى: محمد الباقر الحسینى، المدعو ب«حجتى».

منابع:

1-قرآن مجید

2-اقبال آشتیانى، عباس، تاریخ مفصّل ایران از استیلاى مغول تا اعلان مشروطیت، تهران، 1312 ه.ش.

3-رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، 1321 ه.ش.

4-سعدى شیرازى، مشرف الدین، آثار گوناگون(بوستان، گلستان و...).

5-صفا، ذبیح الله، گنج سخن، تهران، 1354 ه.ش.

6-وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سعدى نامه، 1316 ه.ش.